



تئیه‌های امروز

وزیر خارجه فرانسه

در ادامه عقب‌نشینی غرب در برابر مقاومت:

لازم نیست اسد برود

صفحه ۱۵

فرمانده کل ارتش:

مطمئن باشید اسرائیل را نابود می‌کنیم

صفحه ۲

سنگتوی کمیسیون ویژه بررسی برجام در مجلس عنوان کرد

تأیید مشروط برجام

صفحه ۲

سعودی، رئیس شورای حقوق بشر!

صفحه ۱۵

نعمت‌زاده:

توافق دلار را ارزان نمی‌کند

صفحه ۱۶

گزارش

آیا همسر امیر سابق قطر ایرانی است؟

یک «موزه» از شایعات ایرانی!

مهدی جابری: شنیده‌ها حاکی از این بود که «موزه بنت ناصر» همسر امیر سابق قطر، ایرانی‌الاصل و از اهالی شیراز است؛ بعدها شنیده‌ها حاکی از این شد که نام واقعی موزه، زهره صادقی است اما بعداً منابع آگاه به شنیده‌هایی دست یافتند که خانم موزه یک هووی ۱۷ ساله دارد و گویا نام آن هوو زهره صادقی و اهل شیراز است! شنیده‌ها البته به جاهای باریک‌تر هم کشیده شد.

«پخش سریع شایعه» و «زودباوری» یکی از مشکلات اصلی جامعه امروز ایران است. علاقه عجیب تعداد زیادی از مردم برای ساختن شایعه و البته استقبال کم‌نظیر تعداد زیاد دیگری از مردم برای چرخاندن دهان به دهان این شایعات موجب نشر گسترده این مطالب بی‌اساس شده است. در این میان برخی رسانه‌ها هم از سیاست‌های خبری یا روزنامه‌ها به عنوان بازوی رسانه‌ای در ترویج شایعات عمل می‌کنند و اخبار غیرواقعی را به باور و حقیقت نزدیک می‌سازند؛ تا جایی که همسر امیر سابق قطر را ایرانی‌الاصل و از اهالی شیراز یا شهرستان لار معرفی می‌کنند.

موزه‌های که جایی در تاریخ ایران نداشتند «موزه بنت ناصر» همسر شیخ حمد بن خلیفه آل ثانی امیر سابق قطر متولد سال ۱۹۵۹ میلادی در الخور قطر است که عده‌ای در ایران تلاش کردند وی را ایرانی معرفی کنند. مسوول فرزند ناصر بن عبدالله المسند است و جست‌وجو در سایت‌های عرب‌زبان هیچ نتیجه مثبتی درباره ایرانی بودن ناصر بن عبدالله ندارد. این خانواده حتی برای یکبار هم از ایرانی بودن خود سخن نگفته‌اند اما اصرار عده‌ای در ایران برای ربط دادن امیر قطر و خاندان او به ایرانی‌ها عجیب به نظر می‌رسد، چراکه هیچ افتخار و نکته دلگرم‌کننده‌ای نیز در این ربط دادن وجود ندارد. خانم موزه هرگز درباره ایرانی بودن خود و خانواده‌اش سخنی نگفته و در هیچ کتاب یا رسانه معتبر عرب‌زبان نیز نشانی از این شایعات وجود ندارد. قصد ما در این نوشتار این نیست که درباره «موزه قطری» یا «ناصر بن عبدالله قطری» صحبت کنیم، ما می‌خواهیم به این نتیجه برسیم که یک شایعه و خبر دروغ و بی‌سند چگونه تبدیل به موج رسانه‌ای می‌شود؟! واقعیت تلخ این است که بسیاری از مخاطبان اخبار در ایران نه‌تنها تمایلی برای زیر سوال بردن اصل یک خبر ندارند بلکه ترجیح می‌دهند نقاط مبهم و تاریک آن خبر را در ذهن خود حل کنند تا.

ادامه در صفحه ۵

نخست‌وزیر انگلیس در افتضاح اخلاقی پیگ گیت

رسوایی خوکی



هم پرونده‌های دیگری رو کنند.

یک یافی ثروتمند و قدرتمند مثل لرد اشکرافت معروف انگلیسی است که می‌گوید «خوک‌ها پرواز می‌کنند» حالا اما در جزیره خوک‌های پرزده جایشان را با کلاغ‌های سخن‌چین عوض کرده‌اند تا پته نخست‌وزیر مغرور را با رسوایی «پیگ‌گیت» روی آب بریزند.

تا پیش از بامداد دوشنبه ۲۱ سپتامبر به نظر می‌رسید «دیوید کامرون» نخستین رئیس دولت نسبتاً نرمال انگلیسی‌ها طی چند دهه آمد و رفت مردان غیرعادی جنگ‌افروز، دست و پا چلفتی، کودک‌آزار و البته زنی آهنین به خانه شماره ۱۰ داونینگ استریت باشد. ظاهراً کامرون خود را آنقدر موجه و محبوب می‌دانست که یک هفته جلوتر سعی کرده بود تنها با یک اظهار نظر ساده حزب رقیب را به خاطر رئیس جدید چپ‌گرایش «جرمی کوربین» زیر سوال ببرد: «کنسول حزب کارگر تهدیدی علیه امنیت ملی، امنیت اقتصادی و امنیت خانواده‌های ماست».

اما حالا با افشاجاری یک نماینده مجلس که هنوز هویتش معلوم نشده و بعید نیست یکی از اعضای حزب کارگر باشد، معلوم می‌شود کامرون دهانش را بیش از اندازه برای رسوایی دیگران گشوده است. حالا خوک‌ها درباره گذشته او لب به اعتراف گشوده‌اند و بعید نیست با این روند دیگران

استناد مورد ادعا مربوط به مراسم معارفه دانشجویان دانشگاه آکسفورد در یکی از سال‌های ۱۹۸۵ تا ۱۹۸۸ بوده چرا که او در حقیقت یکی از اعضای یک باشگاه مخفی و کاملاً مرئوس دانشجویان آکسفورد بوده است. در کتاب «مرا دیو صدا بز» اشکرافت به تشریح خاطرات یک دانشجوی قدیمی این دانشگاه که رفتارهای غیرمجاز و غیراخلاقی انجام می‌داده، می‌پردازد؛ جیمز فرگوسن، دست بر قضا او دوست نزدیک و هم‌باشگاهی دیوید کامرون بوده است. این دو به همراه یک دانشجوی دیگر به نام جیمز دالینگپول خاطرات شیرینی داشته‌اند که حالا کام‌نخست‌وزیر انگلیس و رؤسای حزب حاکم محافظه‌کار را تلخ کرده است. غیر از کله خوک که بخشی از مراسم آیینی سیاه باشگاه «پایرز گوستون» بوده، آنها انواع مواد مخدر از ماری جوانا و بدمستی و روابط جنسی آنچنانی دانشجویان که این برخلاف ادعای اخیر کامرون درباره عدم استعمال مخدرات است.

پایرز گوستون در حقیقت یک باشگاه دانشجویی کاملاً مرئوس بوده که برخی اعضای آکسفورد برای تقدیر از «شاه ادوارد دوم» تاسیس کرده بودند اما امروز تنها مکانی است برای تخلیه و بدمستی و روابط جنسی آنچنانی دانشجویان عمدتاً متعلق به طبقات بالای جامعه. این گروه که هيو گرات، بازیگر سینما و بورس جانسون،

شهردار جنجالی لندن نیز از اعضای آن هستند مدت‌هاست به خاطر برگزاری میهمانی‌های فاسد، افراط جنسی‌سو و سرگرمی‌های غیراخلاقی شناخته شده است.

اما از ۲ روز پیش به دنبال افشاجاری لرد اشکرافت، کاربران رسانه‌های اجتماعی با انفجار هشتگ #piggate به تمسخر نخست‌وزیر انگلیس و محکومیت عمل غیراخلاقی او پرداخته‌اند. یک کاربر با نشان دادن عکس قدیمی از دیوید کامرون با یک خوک، نوشته: «دقت کنید که او در این عکس حلقه در دستش نیست. کمی مشکوک است». کاربر دیگری گفته بود در صورت برگزاری یک کنفرانس مطبوعاتی، دیوید کامرون در پایان می‌پرسد: خبرنگاران سوال دیگری ندارند؟ وقتی آنان اعلام آمادگی برای طرح سوال می‌کنند، نخست‌وزیر انگلیس تاکید می‌کند: «درباره خوک نباشد، همگی دست‌شان را پایین می‌اندازند».

روزنامه گاردین هم رسوایی اخلاقی اخیر کامرون را یک پدیده مابعد «جیمی سوبلی» خوانده که در آن هیچ‌یک از قدرتمندان انگلیسی در هیچ سطحی از خطر رسوایی درباره ابعاد تاریک زندگیشان در امان نیستند. در نهایت طرف یک هفته پس از اظهار نظر نخست‌وزیر درباره رئیس جدید حزب کارگر، این خود دیوید کامرون است که مشکلی برای امنیت اجتماعی انگلیس قلمداد می‌شود.

یادداشت امروز

اللهم انی ارجب الیک

ستون شهر

حسین قدیانی

رفته بودم ارتفاعات تهران. همراه باد پاییزی. باران می‌بارید و نمی‌بارید. دقایقی تکیه دادم به البرز و چشم دوختم به شهر. الحمدلله می‌شد دید! تهران را سفرهای دیدم بی‌انتها. پهن شده در پهنایی ممتد، دشتی بی‌پایان.



پایانی با! پر از برج که از این بالا کوچک به نظر می‌رسیدند. قوطی کبریت‌های چند طبقه. ساختمان‌های طبقاتی. و هر کدام به شکلی. دل بخواه حضرت سازنده. بی‌روح. باری به هر جهت. بی‌نظم. شلوغ. در آن شهر درندشت و در میان آن همه عمارت بی‌معمار، ۲ گلدسته بلندبالا، دستان خود را در برابر خدا به علامت تسلیم بالا برده بودند. مناره‌های مصلی. و گنبدی بزرگ‌تر از «سلطانیه» که ۱۴ هزار نفر فقط در زیر گنبد گنجایش دارد. عاقبت در میان این همه قوطی کبریت مطبق، هر شهری به جرعه‌ای آسمان نیاز دارد. و جایی برای نفس راحت. تو بخوان عبادت. و مصلاهی. یعنی مکان صلا. جایی که حتی معماری‌اش فریادزننده «حی‌علی‌الصلاة» باشد. موضعی برای تنظیم رابطه آدمی با خدا. و با خودش. و با دیگران. هم «میعاد» به معنای محل قرار تو با دیگر اهالی شهر، هم «میقات» به معنای محل قرار تو و دیگر اهالی شهر با خدا. که «بدالله مع‌الجماعه». و جا شدن ۱۰۰ هزار نفر در شبستان‌های پنج‌گانه، تنها یک قلم از این جماعت. و مساحت قابل توجهی از این مجموعه شبستان، بی‌هیچ ستونی. و با ساده‌ترین اما شکل‌ترین معماری در سقف و دیوار و صلابته در ایوان و رواق. و از میان ایوان‌ها و رواق‌ها، چند تایی بی‌هیچ مانندی در مساجد مسلمانان. چه به حیث معماری، چه به حیث عمق و ارتفاع. حقا که میعاد و میقات ام‌القرآ باید در شأن نام انقلاب اسلامی باشد و زیننده زیباترین خلوت دسته‌جمعی با خدا. و همان کارکرد «مسجدجامع» در بلاد قدیم. با همان کم و کیف معماری. و مصلی را در قلب شهر، جامع‌ترین مسجد تهران یافتیم که در دل خود «مسجد جامع» مجزایی دارد شامل همین گنبد و ۲ مناره مشروح و بی‌نظیر در دنیای اسلام و ایضا گنبدخانه و شبستان شرقی و غربی. این همه به اهتمام معماری معمار ایرانی. و دریافتیم که چه خوب شد این زمین «مصلی» شد و الا برجی هم از تپه‌های عباس‌آباد کولی می‌گرفت! و کلاه دیگری سر شهر می‌رفت! و سر ما! داستان تکراری برج و تراکم! قسه مکرر فروش آسمان! همان‌جا در ارتفاعات البرز، شکر گفتم خدا را بابت نعمت مصلی. یادآور عروج روح‌الله! و معراجی که آسمانش فروشی نیست! مال قنوت خود مردمان شهر است! و سندش «ربنا...» و مستند به «اللهم...». جایی به نام‌خدایی‌ترین گریه‌های آدمیزاد. در غلغان روی گونه «اهل الکبریاء و العظمة». و مگر نه آن است که هر مصلایی باید معراج آدمیان باشد؟ و جایی برای رجوع به خدا؟ و مگر نه آن است که «ما همه از خداییم و به سوی خدا برمی‌گردیم» قبل از مرگ، باید متجلی در زندگی باشد؟ و مگر نه آن است که در بلاد اسلامی، عظمت هر شهر را از اهت مساجد آن می‌شناسند؟ و مگر نه آن است که مساجد مزین به معماری اصیل، «اذان» را نه فقط از روی مناره‌ها، بلکه با خشت‌خشت دیوارهای‌شان می‌گویند؟ و باز دریافتیم معماری، به همان دلیل که قادر است روح را از یک شهر بگیرد، قابلیت روح بخشدن به شهر را نیز دارد. و این توانایی را دارد که به شهر «جان مجدد» دهد. و در رگ‌های حیات آن «خون مشدده» ارزانی کند. و از همان بلندای شهر، مشاهده کردم اگر آن همه برج، هر کدام ساز ناکوک خودش را می‌زند، مناره‌ها و گنبد مسجد جامع مصلی، سازه‌هایی هستند برای «نوازش چشم»، «تربیت بصری». و اصلش معماری اصیل یعنی بنایی بر مبنای همین تربیت. که معماری به موازات ایفای نقش مرئی‌گری، باید یادآور «رب» باشد. و مشاهده معماری ره برنده به «شهود».

ادامه در صفحه ۵